

شهادت حاج قاسم مرزهای تحقق امت اسلامی را نشان داد

مساله‌ای که رخ داد، این بود که ایشان با شهادت‌شان عملاً نشان داد که این امت اسلامی تا کجا محقق شده است. نشان داد که امت اسلامی دیگر در چارچوب مرزهای جامعه ایران محصور نیست، چراکه اصلاً ایران نمی‌تواند در چارچوب خودش مسائلی را تحلیل کند. حل مسائل، در چارچوب حل مسائل امت اسلامی است. شهادت ایشان در داخل ایران رخ نمی‌دهد، توجهی که به ایشان می‌شود هم دیگر متعلق به جامعه ایرانی نیست. این نشان می‌دهد که این امت یک طرح و نقشه و آرمان فراموش شده نیست. یک هویت گمشده نیست بلکه یک هویت به پا خاسته است. وقتی که شهادت ایشان واقع می‌شود، در عالی‌ترین سطح این مواجهه رخ داده است. این امت بدون اینکه یک مواجهه جهانی داشته باشد نمی‌تواند تکون پیدا کند. یک‌سوی قضیه، جهان اسلام است یک‌سوی دیگر، نظام سلطه جهانی است که کاملاً جهان را کوچک کرده است و حوزه ارتباطات، تکنولوژی‌ها و فناوری‌ها و همه جهان یک روستا شده است و نمی‌توانند نسبت به همدیگر بی‌توجه باشند. از یک طرف هویت اسلامی و امت اسلامی است و همه کسانی هستند که در ذیل این هویت با شهید سلیمانی پیوند می‌خورند و از یک طرف دیگر، همه کسانی که در قبال نظام سلطه علقه دارند، خود را در مقابل او می‌بینند. حتی همه کسانی که در قبال این نظام سلطه، «دیگری» را جست‌وجو می‌کنند، به سلیمانی و مسیر او و حرکت او باید برگردند و نگاه کنند. یعنی حلقه، فقط حلقه امت اسلامی نیست، حلقه تقابل با این نظام سلطه و درهم شکستن این نظام سلطه است. در هم شکستن این نظام سلطه به درون مرزهای آنها رفتن نیست، بلکه مرزهای خود را حفظ کردن و عمل نکردن در چارچوب نظام جهانی که آنها تعریف می‌کنند، یعنی فروپاشی نظام سلطه. استقلال خود را حفظ کردن یعنی فروریختن این جهان. به‌عنوان طرف گفت‌وگو حضور داشتن، یعنی وحدت این جهان را در هم ریختن.

افقی که در قبال همه کسانی که احساس بی‌عدالتی و اختناق و احساس نیاز برای عبور از این جهان دارند، واقعیتی است که در جهان اسلام تکوین پیدا کرده است. وقتی که ترامپ شخصاً دستور ترور را می‌دهد، در عالی‌ترین سطح، این حیات و تقابل وجود دارد. «الاسماء تنظر من السماء»، قاسم درهم‌شکننده این وضع است. این عزت سلیمانی امت اسلام است که به‌نظر می‌رسد احیاء شده، شکل گرفته و نهادینه شده است و یک واقعیت تاریخی و اجتماعی است. به‌نظر می‌رسد که شهید سلیمانی را باید در این چارچوب تحلیل کرد. یکی از کلیپ‌هایی که پخش شد، نگاه به شهید سلیمانی از زاویه قدرت کار میزما تیکی است که او پیدا کرده است. این مفهوم «کار میزما» در چارچوب «ادبیات وبری» مفهومی است که بسیار گزتابی دارد و به‌نظر من قابل تعمیم نیست. اما اگر اصلاح شود، این کاملاً یک عقبه فرهنگی دارد. بنده با آن تعبیری که ویر در خصوص چگونگی به وجود آمدن کار میزما موافق نیستم. زمانی که امت اسلامی، یک هویت معنویت متعالی دارد، کنشگرانی که خود را در آن فانی و به آن باقی کرده‌اند، این هویت را می‌یابند. تنها سلیمانی نیست که به‌خاطر خصوصیت شخصی‌اش این ویژگی را پیدا کرده باشد، این خصوصیت فانی در این نظام معنایی است. هر کسی که جا پای سلیمانی بگذارد، در میان امت اسلامی چنین وضعیتی را خواهد داشت و دارد.

صورت‌بندی گذشته تحلیل کرد؟ این داعیه فرهنگی و تمدنی چنان قدرتی داشت که آغاز هزاره سوم را با مساله فرهنگ‌ها و تمدن‌ها مواجه کرد، یعنی تمام صف‌بندی‌های قرن بیستم را به حاشیه برد و نشان داد که یک صف‌بندی جدیدی در حال ظهور است. ابتدا که فروپاشی بلوک شرق رخ داد، جهان غرب احساس کرد که جهان دارد تک‌قطبی می‌شود و رقیب تاریخی خودش را از دست داده است. اما این قطب‌بندی، قطب‌بندی درون یک فرهنگ و تمدن بود و شرق و غرب سیاسی، شرق و غرب مربوط به جهان مدرن بود. اما پس از فروپاشی شوروی به‌سرعت خودش‌ان متوجه شدند که مساله پایان نپذیرفته است و نوعی قطب‌بندی جدید دارد شکل می‌گیرد و این قطب‌بندی، قطب‌بندی فرهنگی است. هانتینگتون با عنوان «برخورد تمدن‌ها» شروع به تئوریزه کردن این قضیه کرد و ما از آن به‌عنوان «گفت‌وگوی تمدن‌ها» یاد کردیم. این یک پدیده نوینی بود که واقع شد. پس از فروپاشی شوروی، فوکویاما تعبیر «پایان تاریخ» را به کار برده بود اما معلوم شد این پایان تاریخ نیست بلکه آغاز یک تاریخ جدیدی است. قاعدتاً نظام جهانی هم نمی‌تواند نسبت به این تحولی که دارد رخ می‌دهد، بی‌تفاوت باشد. این تحول فقط یک تحول نظری نیست. درست است که یک هویت فرهنگی و تاریخی و معنایی دارد، همان‌طور که آمدن اسلام یک داعیه معنایی داشت که «قولو لا اله الا الله تفلحوا». اما این معنا، الزامات سیاسی و اقتصادی داشت و نظام قبیله‌ای درون شبه‌جزیره را فرو می‌ریخت. اینجا هم اگر قرار بود این نظام معنایی [انقلاب اسلامی] یک شکل آکادمیک و روشنفکرانه داشته باشد و در محافل خاصی محصور شود، آسیبی به این جهان نمی‌رساند اما او نمی‌خواهد محصور بماند و می‌خواهد به‌عنوان پایه و اساس یک حرکت فرهنگی و تاریخی قد علم کند. جهان مدرن، کاملاً جهانی شده است و روابط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و حتی امنیتی کاملاً در هم تنیده‌اند. هیچ قدرتی نمی‌تواند در آن سوی جهان شکل بگیرد در حالی که کانون این طرف نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. بنابراین این حرکت تمدنی، یقیناً در قلب جهان نشسته است. در کانون انرژی جهان قرار گرفته است و اگر نوع عملکرد آن بخواهد از نظام سلطه موجود بیرون باشد، همه چیز را به هم می‌ریزد. چقدر ابلهانه و ناشایسته و کودکانه است اگر بخواهیم مسائل داخل ایران یا هر کدام از کشورهای اسلامی را صرفاً درون عملکرد یک منطقه خاصی تحلیل کنیم؛ اصلاً قابل تحلیل نیست. همه این مسائل بدون توجه به رویکردی که در سطح امت اسلامی و خیزش ملت اسلامی جریان دارد، نه قابل تحلیل است و نه قابل فهم و حل.

شهید سلیمانی یک استراتژیست بود و صف‌آرایی جهانی را می‌شناخت

گفته می‌شود که شهید سلیمانی یک استراتژیست بی‌نظیر است. این مهم فهم درستی از این صفحه‌آرایی جهانی لازم دارد. کافی است که انسان بفهمد جغرافیایش، چه جغرافیایی است. ایشان ابتدائیات مربوط به این جغرافیا را متوجه بود و در چنین راهی گام برمی‌داشت. و آن گام یک تحول عظیم جهانی را به دنبال می‌آورد. او این صف‌بندی‌ها را به‌خوبی متوجه می‌شد. او کسی بود که زمانی که این حرکت امت اسلامی در چارچوب مرزهای جغرافیایی ایران و در حال توانمند شدن بود در میان حضور داشت و وقتی که از مرزهای ایران گذر کرد یعنی زمانی که امت اسلامی به تبع این خیزشی که از کانون جوشش یعنی ایران شروع شده بود، در حال شکل گرفتن بود، متوجه بود که مانمی‌توانیم مسائل را بدون در نظر گرفتن این چارچوب جدید و این هویت نوین حل کنیم. بنابراین حل مسائل را در سطح منطقه و امت اسلامی پی گرفت.

یکی از مطالبی که نقل شده این بود که یکی از فرماندهان پاکستان به مشهد می‌آید و خیلی مشتاق است که ایشان را ببیند. بالاخره دیداری واقع می‌شود. در آن دیدار، ایشان خطاب به شهید سلیمانی بیان می‌کند مطمئن باشید که نمی‌گذاریم پاکستان یک پایگاه هجوم دشمن به ایران باشد. شهید سلیمانی در جواب می‌گوید شما مطمئن باشید که اگر دشمن به پاکستان حمله کند، ما آنجا شهید خواهیم داد. مابقی تفاوت باقی نمی‌مانیم. این گونه احساس امت واحد و ملت واحد داشتن و آن را برجسته کردن و به‌عنوان یک هدف و یک مقصد شناختن و تحلیل‌ها را در این کانون گذاشتن همان کانون استراتژی است. استراتژی روی غرض و هدف، معنا پیدا می‌کند. کسانی که غرض و هدف را گم می‌کنند، کجا می‌توانند استراتژیست باشند؟!

این هویت و این کنش و فعالیت به‌صورتی خودآگاهانه بازگشت. بعد از آنکه حدود چند دهه کنشگرانی که نقش ایفا می‌کردند و در عرصه سیاسی و مدیریت حضور داشتند خودش‌ان را در حاشیه اندیشه‌های مدرن، ایژه کرده بودند و در قالب یک سوژه مدرن خودش‌ان را تفسیر می‌کردند، بازگشت به‌سوی نظام معنایی تاریخی آغاز شد و در چارچوب مفاهیم دینی، انقلابی با عنوان «انقلاب اسلامی» یعنی با هویت اسلامی به پیروزی رسید. ایران از دیرباز کانون امت اسلامی بود. یعنی با آمدن اسلام، ایران نقش مهمی را در سطوح مختلف حوزه معرفت اسلامی و عقلانیت مربوط به آن ایفا کرد. نمی‌گویم تنها بخش فعال آن بود، اما بدون شک مهم‌ترین کانون فعالیت علمی، نظری و عقلانی جهان اسلام در ایران بود. شما جریان معرفتی‌ای از جهان اسلام را نمی‌بینید که در ایران حضور فعال و زنده‌ای نداشته باشد. لایه‌های مختلف عقلانیت در ایران حضور به هم می‌رساند و با یک جوشش خاصی لایه‌قبلی را به حاشیه می‌راند و خودش در کانون می‌ماند. در ادبیات عرب نقش اصلی را ایفا می‌کند، در حدیث و کتابت حدیث و جمع احادیث باز ایرانیان نقش اول را دارند. در تفکر اعشری یا معتزلی باز هم در ایران نقش اصلی وجود دارد و در حوزه تفکر عقلی، فرائد از نقش اول، تقریباً نقش منحصربه‌فردی را در این زمینه ایفا و تمام لایه‌های قبلی را بازخوانی و از آنها عبور می‌کند. بنابراین طبیعی بود که اگر قرار است جهان اسلام یک خیزش مجددی داشته باشد، ایران، مستعدترین کانونی بود که مرکز این فعالیت و مقاومت باشد و در نهایت هم این حادثه رخ داد.

پیدایش انقلاب اسلامی ایران در چارچوب مفاهیمی است که کاملاً بیرون از نظام مفاهیم مدرن است. مسائل این انقلاب، مسائلی است که کاملاً به حوزه فرهنگ و تمدن اسلامی بازمی‌گشت و انرژی‌ای که این انقلاب از آن تغذیه می‌کرد، اصلاً انرژی‌ای نبود که در چارچوب مفاهیم مدرن طبقه، گروه، قوم، نژاد و این‌طور مسائل تعریف شود. روستا و شهر و ایل، در این انقلاب و استمرارش یکسان مشارکت کردند. یکی از تعبیری که حضرت امام (ره) به آن عقیده داشتند این بود که از کوچک‌ترین جمعیت و روستاهای دورافتاده تا کانونی‌ترین مرکز حرف واحدی می‌زنند. مفهوم اسلام و مفاهیمی که از دل نظام معنایی‌ای که یک عقبه تاریخی و نمادها و مناسک خودش را داشت و با عاشورا پیوند می‌خورد و آرمان‌های خودش را در مهدویت و امام زمان می‌دید، عنصر واحدی بود که این جمع را پوشش می‌داد و این مجموعه را جمع کرد و این خیزش و حرکت رخ داد. شاید ابتدا در رقابت‌های جهانی که وجود داشت، قطب‌های موجود این حرکت را بین خودش‌ان تحلیل می‌کردند و در این چارچوب، آینده آن را بازگویی و بازخوانی می‌کردند. اما هر چه جلوتر رفت احساس کردند که این رخداد از چارچوب معادلات‌شان خارج است. هشت سال جنگ در واقع یک جنگ جهانی بود که رخ داد. صدام و عراق که جزء جبهه چپ بلوک جهانی قرار می‌گرفت، در جنگ با ایران از هدایای بلوک غرب هم بهره برد. میراث‌های فرانسوی و سلاح‌های آلمانی و حمایت‌های آشکار آمریکایی، همه جمع شد و هشت سال مقاومت شکل گرفت اما مرزهای مقاومت با مرزهای ایران پیوند خورده بود و به‌رغم همه این مواجهاتی که واقع شد، توانست تداوم پیدا کند.

مسائل کشورهای جهان اسلام را باید در مقیاس جهانی تحلیل کرد

حوادث ایران را چگونه باید در این مجموعه تحلیل کرد؟ اصلاً امکان این هست که مسائل انقلابی که به‌سوی یک نظام معنایی جدید آمده است و یک داعیه جدید فرهنگی و تمدنی دارد را در ذیل همان

شهید سلیمانی یک استراتژیست بی‌نظیر است. این مهم فهم درستی از این صفحه‌آرایی جهانی

لازم دارد. کافی است که انسان بفهمد جغرافیایش، چه جغرافیایی است. ایشان ابتدائیات مربوط به این جغرافیا را متوجه بود و در چنین راهی گام برمی‌داشت. و آن گام یک تحول عظیم جهانی را به دنبال می‌آورد. او این صف‌بندی‌ها را به‌خوبی متوجه می‌شد